

در این شماره:

معرفی یک مصاحبه‌ی الهام بخش

نگاهی به فیلم لانتوری

کنکور افیون جوانان ایران

تبه کاری که جایزه نوبل و مدال قداست گرفت!

به یاد مائوتسه دون

آتش • شماره ۵۹ • مهر ۱۳۹۵

email: atash1917@gmail.com

جمهوری اسلامی در گرداب بحران‌های داخلی و جهانی

بر سر در ساختمان وزارت خارجه در تهران، شعاری حک شده است. «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی». این شعار در همان سال نخست به روی کار آمدن جمهوری اسلامی، توسط خمینی، عوافرپانه طرح شد و برای سال‌ها از شعارهای مرکزی راهپیمایی و برنامه‌های سازمان داده شده‌ی رژیم بود. طیف‌هایله کن این شعار، متنوع بود. بسیاری ناآگاهانه و بسیاری آگاهانه. در زمان رژیم شاه و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری در نتیجه‌ی نفوذ سرمایه داری امپریالیستی و تحت حمایت قدرت‌های امپریالیستی رشد کرده و به جایگاه اقتصادی و اجتماعی قشرهای سنتی جامعه ضربه زده بود. این شعار در واقع وعده‌ی احیای آن شکل از روابط اجتماعی ستمگرانه و افکار کهنه و ارتجاعی را می‌داد که در نتیجه‌ی رشد سرمایه داری تحلیل رفته بود و به قشرهایی که اقتصاد و جایگاه و ارزش‌های سنتی‌شان دستخوش تغییرات مهمی شده بود، افق و ایدئولوژی و در نتیجه انسجام می‌بخشید. بخش «نه شرقی» این شعار ضدیدت با انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم را القا می‌کرد. هرچند «شرق» (یا شوروی) به واقع یک کشور سرمایه داری اما زیر نقاب سوسیالیسم بود.

بدیل این «نه و نه» چه بود؟ «اقتصاد اسلامی» و بازگشت به گذشته و روابط اجتماعی صدر اسلام. این شعار، این توهم را در میان توده‌های جان به لب رسیده از ستم و استثمار دامن می‌زد که با احیای ارتجاع منسوخ و پوسیده‌ی اسلامی در اداره‌ی جامعه، می‌توان «زندگی بهتری» داشت.

جنباننده و رهبر این جنبش احیای ارتجاعی، بخشی از طبقات استثمارگر (سرمایه داران و تجار بزرگ بازار و روحانیت شیعه) بودند. اینان رقبای تاریخی و به حاشیه رانده شده‌ی سلسله‌ی پهلوی و قشر سرمایه داران کمپرادوری بودند که توسط سرمایه

داری امپریالیستی در ایران (به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم هنگام تجدید ساختار سرمایه در مقیاس جهان) به وجود آمده بودند. اینان در مخالفت‌شان با نظام پادشاهی تحت الحمایه‌ی قدرت‌های سرمایه داری امپریالیستی (به ویژه آمریکا)، پرچم ایدئولوژیک و ارزش‌های اجتماعی پوسیده‌ی اسلام را بلند کردند زیرا به آن باور داشتند و هم چنین اسلام، ارزش‌های خرافی و ضدکمونیسم هار را مناسب تر برای بهره کشی و استثمار می‌دانستند و اعتقاد داشتند با استقرار رژیم تئوکراتیک می‌توانند بحران مشروعیت سیستم طبقاتی حاکم را حل کنند. هم پا و هم پیمان با اینان، نیروهایی مانند ملی مذهبی‌های ضدکمونیست که تاریخاً «غربی» بودند و شوروی سوسیال امپریالیسم را به دروغ کمونیسم می‌خواندند، آتش بیار معرکه‌های ارتجاعی و جاهلانه بودند. در آن زمان فقط کمونیست‌های واقعی بودند که عوافرپایی این شعار را افشا کرده و نشان می‌دادند که جمهوری اسلامی به رغم تضادها و اختلافات ایدئولوژیک با «غرب و شرق»، مرده خوار نظام ارتجاعی سلطنتی است، همان روابط اقتصادی وابسته به امپریالیسم را نمایندگی می‌کند و حتا اگر بخواهد نمی‌تواند بند ناف خود را از سیستم سرمایه داری امپریالیستی قطع کند. جمهوری اسلامی در سال‌های اولیه حاکمیتش افراد زیادی را با عنوان «عوامل نفوذی غرب یا شرق» اعدام کرد در حالی که «نفوذی»‌ها در مقام سرمایه داران اسلامی تازه به قدرت رسیده در راس قدرت سیاسی قرار گرفته و در جستجوی یافتن جایی برای خود در نظام ستم و استثمار جهانی بودند. جمهوری اسلامی از همان سال‌های نخست قدرت‌گیری به معاملات مخفی با آمریکا پرداخت و در جریان جنگ ایران و عراق قول نامیه‌ی سه جانبه میان آمریکا - اسرائیل - جمهوری اسلامی، یکی از آن‌ها بود. طبق این قول‌نامه،

ایران از اسرائیل اسلحه می‌خرد تا ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا بتواند عملیات مخفی جوخه‌های مرگ (معروف به «کنترا»‌ها) را در آمریکای مرکزی تامین مالی کند. این واقعه با عنوان «ایران - کنترا گیت» موجب رسوایی جمهوری اسلامی آمریکا شد. این ماجرای نیروی مرتجع‌ی است که از همان ابتدا شریک و تکیه گاه سیستم سرمایه داری امپریالیستی در ایران بوده است و هم‌زمان برای خاک پاشیدن در چشم مردم شعارهای «ضدامپریالیستی» می‌داده و مرتکب جنایت علیه مردم شده است.

شعار «نه غربی، نه شرقی» توسط واقعیت‌ها و ضرورت‌های مقابل روی جمهوری اسلامی، اندک اندک بی‌رمق و کم رنگ شد و در سطح تزئین سر در وزارت خارجه باقی ماند.

بمب افکن‌های روسیه در پایگاه هوایی نوژه

در روزهای پایانی ماه گذشته (مرداد ۱۳۹۵) خبرگزاری روسی «اسپوتنیک» خبر استقرار بمب افکن‌های روسی در پایگاه هوایی نوژه در همدان را رسانه ای کرد. به فاصله کوتاهی پس از آن وزارت دفاع روسیه تایید کرد که هوایماهای این کشور با پرواز از پایگاه هوایی همدان، ماموریت‌هایی را در سوریه انجام داده‌اند. ابعاد امنیتی و پنهان کاری مساله به درجه ای بالا بود که برای چند روز مطبوعات جرات نزدیک شدن به آن را نداشتند و منتظر اعلام موضع رسمی مقامات بالای حکومتی بودند تا صدای خود را با آن تنظیم کنند. واگذاری پایگاه نظامی به روس‌ها، موجب تشنجی درون هیئت حاکمه شده و تضادهای درونی‌شان را شدت بخشیده است و هنوز پس از یک ماه که از افشای این خبر می‌گذرد با موضع‌گیری‌های دستپاچه و ضد و نقیض مقامات حکومتی مواجه هستیم. برخی این اقدام را راهبردی و ادامه دار و برخی مقطعی و برای یک بار، بیان می‌کنند. این سیاست در هیئت حاکمه‌ی ایران مدافعان و مخالفان سرسختی دارد. هرچند مخالفان با اعلام این که این امر «با تایید شخص رهبر»

بوده فعلاً بیشتر در ترس و سکوت به سر می‌برند. عده ای از نمایندگان مجلس به این اقدام اعتراض کرده و آن را مغایر با اصل ۴۱۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌دانند که طبق آن هیچ کشور خارجی حق ندارد در ایران پایگاه نظامی داشته باشد «هرچند به عنوان استفاده‌ی صلح آمیز باشد». آن‌ها بر سر قانونی بودن یا نبودن این اقدام با هم چانه زنی می‌کنند و از هم زیر می‌گیرند و جهت‌گیری‌های سیاسی‌شان دخالت می‌کند. رسانه‌های نزدیک به نیروهای امنیتی و سپاه و بیت رهبری، رسانه‌های جناح موسوم به اصلاح طلب را به باد حمله می‌گیرند که «اینان از همکاری نظامی ایران و روسیه بی‌مناک اند» (نقل از «قدس آنلاین» در نقد روزنامه‌های آفتاب و شرق). این روزنامه‌ها نوشته بودند: «پس از پایان حمله جنگنده‌های روس به داعش که از همدان پرواز کرده بودند، ابتدا چند خبر توسط اسپوتنیک منتشر شد تا افکار عمومی ما را بسنجند. زمانی که واکنش ما تنها انتشار و ترجمه‌ی همان اخبار اسپوتنیک ... بود، وزارت دفاع روسیه به یکباره کارت نهایی خود یعنی تاییدیه‌ی آخر را رو کرد و در آن جا بود که از بهارستان تا همدان در سکوتی عجیب فرو رفتند».

رئیس مجلس اسلامی (عضوی از خاندان مافیایی لاریجانی‌ها) موضوع را از اساس تکذیب کرد و گفت: «فقط یک سوخت گیری بوده است». اما پس از سه هفته از برملا شدن این ماجرا روزنامه‌ی ابتکار در تاریخ ۲۳ شهریور به نقل از خبرگزاری «اسپوتنیک» نوشت: «هر دو کشور ایران و روسیه در حال برنامه‌ریزی برای آماده‌سازی پایگاه (هوایی نوژه همدان) برای استقرار احتمالی جنگنده‌های روسی هستند. یگان هوایی راهبردی آنتونوف An-۱۲۴ و ایلوشین Il-۷۶ با بیش از بیست پرواز همدان را برای میزبانی بمب‌افکن‌های روسی سوخو-۲۴ و توپولوف Tu-۲۲M۳ آماده می‌کنند. مهم‌ترین گام در این مسیر استقرار تسلیحات کافی هواپرتاب و

ادامه در صفحه‌ی بعد

جمهوری اسلامی در گرداب بحران...

جابه‌جاسازیهایی است که برای تجهیز تسلیحات هوایی بر هواپیماها لازم است...

زمانی که قضیه آن طور برملا شد که دیگر پنهان کاری‌های جمهوری اسلامی در این مورد کاربردی نداشت، وزیر دفاع ایران (دهقان) آب پاکی روی دست منتقدین خودی ریخت و با اعلام این‌که: «موضوع استفاده هواپیماهای روسی، از پایگاه نوزه، ربطی به مجلس و تصویب آن ندارد. چنین تصمیماتی با تصویب شورای عالی امنیت ملی و با تایید شخص رهبر، صورت می‌گیرد»، دهان آنان را چفت زد. وی در اظهاریه‌ای گفت: «روس‌ها خودنمایی کردند و بی معرفتی!» یعنی قرار نبود این ماجرا را لو دهند! علی‌اکبر ولایتی، پامنبری و مشاور خامنه‌ای و فردی که توسط اینترپول (پلیس امنیتی اروپا) به خاطر نقشه ریزی و دست داشتن در ترور مخالفین جمهوری اسلامی در اروپا تحت پیگرد است، می‌گوید: «امروز نگاه جمهوری اسلامی رو به شرق است. این اقدامات (یعنی تقدیم پایگاه نظامی به روسیه) را باید در این چارچوب دید» و علی یونسی، مشاور حسن روحانی و وزیر اطلاعات سابق در مصاحبه با خبرگزاری فارس می‌گوید: «مدافع سرسخت استفاده‌ی روسیه از پایگاه نظامی همدان هستیم».

برعکس تصور ساده‌انگارانه‌ای که به طور خودبخودی درون قشرهایی از مردم و بخش‌هایی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی جریان دارد موضوع این نیست که درون هیئت حاکمه‌ی ایران با دو جناح بندی صف‌آرایی شده با لوگوی «غربی یا شرقی» روبه‌رو هستیم. اصلاح طلبان با سمت گیری به امپریالیست‌های غربی، اصول‌گرایان با سمت گیری به امپریالیسم روسیه و چین. درست است که برخی از کلیدی‌ترین عناصر جمهوری اسلامی در دوره‌های بحرانی شان مانند امروز، جهت‌گیری‌های مشخصی به سمت امپریالیست‌های غربی از خود نشان داده‌اند اما این‌ها در جهان پر تنش و بسیار سیال کنونی، امری ایستا نیست. کلیت این نظام در سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی تنیده شده، رقابت‌های درون امپریالیستی در جناح بندی‌های حکومتی بازتاب می‌یابد، چگونگی حفظ نظام جمهوری اسلامی مرتباً ضرورت‌های نوین، تغییرات و صف‌بندی‌های جدید و جایجایی‌های جناحی را الزام‌آور می‌کند.

اما این ماجرا تنها در سطح اختلافات درون هیئت حاکمه باقی نمانده است

و امواج تازه‌ای از ناسیونالیسم، «دفاع از تمامیت ارضی» و ضد کمونیسم هار را به جریان انداخته است. ناسیونالیست‌های ضد کمونیست (از جنس‌های مختلف از جمله بنی‌صدر)، این اقدام جمهوری اسلامی را به تاریخ گره می‌زنند و می‌گویند: «این روسیه از دوران کمونیستی منتهای تلاشش را کرده بود که به خاورمیانه وارد بشه نتوانسته بود، حالا وارد شده و در ایران پایگاه داره و در سوریه عملیات انجام میده» (رجوع کنید به سایت رسمی ابوالحسن بنی‌صدر).

این آقای بنی‌صدر، قبل از هرچیز نباید نقش جنایتکارانه‌اش در تحکیم قدرت خمینی که اتفاقاً به مقدار زیادی از گروه خونی ضد کمونیستی ایشان و دیگر ملی‌مذهبی‌ها بلند می‌شد را فراموش کند و هشیار باشد که این ضد کمونیسم و خرافه پرستی اسلامی‌اش بار دیگر او را با این جنایتکاران پیوند ندهد. اما این روسیه، همان روسیه (شوروی) دوران سوسیالیستی در فاصله سال‌های ۱۹۵۶ - ۱۹۱۷ نیست؛ بلکه این روسیه، نظامی است امپریالیستی، ضد‌مردمی و در رقابتی افسارگسیخته با دیگر امپریالیست‌ها برای گسترش نفوذ، غارتگری و توزیع قدرت در نظم جهانی. شوروی سوسیالیستی در دوران رهبری لنین و استالین، تا زمان قدرت گیری طبقه‌ی بورژوازی نوین و سرنگونی نظام سوسیالیستی (میانه‌ی دهه‌ی ۵۰ میلادی)، با تمام خطاها و اشکالاتی که وجود داشت، نظامی بود سوسیالیستی، دوست توده‌های ستمدیده و هم‌پیمان با جنبش‌ها و مبارزات انقلابی در سراسر جهان. «مشکل» این قبیل تفکرات ناسیونالیستی و ضد کمونیستی، نداشتن اطلاعات کافی نیست. این اظهارات، مبین موقعیت، مواضع و جهان‌بینی‌های طبقاتی است که تفاوت ماهوی میان سوسیالیسم و سرمایه داری را خوب می‌فهمند اما از سوسیالیسم هراس دارند زیرا آمال‌شان همین نظام سرمایه داری مبتنی بر اصل قرآنی احترام به مالکیت خصوصی و ابدی شمردن ستم و استثمار طبقاتی است. (۱)

اما این‌که جمهوری اسلامی پایگاه نظامی در اختیار روسیه قرار داده است، ناوهای موشک‌انداز روسی در آب‌های نزدیک به بندر انزلی به ادعای مقامات حکومتی به «گردش دریایی» (!) مشغولند؛ و در مقابل پس از قریب به ۹ سال از قرارداد میان جمهوری اسلامی و روسیه برای انتقال سامانه‌ی اس ۳۰۰ به ایران به تازگی این انتقال صورت گرفته و دولت اسلامی نیز به طور کامل

شکایت خود را علیه روسیه به دلیل تحویل ندادن به موقع این سامانه پس گرفته است. هیچ‌کدام اهمیتی در خود ندارند.

برای توده‌های مردم که زیر بار ستم و استثمار نظام اسلامی و مناسبات امپریالیستی خرد می‌شوند تفاوتی ندارد که این کشور به قرقگاه نظامی کدام قدرت امپریالیستی تبدیل خواهد شد و کدام یک در خاورمیانه یا این کشور، دست بالا را خواهند داشت. آن‌چه مردم باید آرزو کنند و منافع‌شان در آنست، سرنگون کردن همه‌ی این دولت‌ها (به ویژه در ایران، سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی) و رهایی از نکت و رنجی است که سیستم سرمایه داری امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی در این منطقه و جهان که لایه‌هایی از همین سیستم جهانی هستند، بر آنان تحمیل کرده‌اند.

اهمیت تحرکات و اقدامات اخیر جمهوری اسلامی و تقویت مناسبات امنیتی / نظامی‌اش با روسیه فقط بیان وضعیت بی‌ثبات و آشفتگی در جهان و منطقه است. خاورمیانه به صحنه‌ی جنگ‌هایی ارتجاعی تبدیل شده که قربانیان آن توده‌های مردم اند. در پشت این منازعات، منافع قدرت‌های بزرگ امپریالیستی (آمریکا، روسیه، اتحادیه‌ی اروپا) قرار دارد که به دنبال گسترش نفوذ و توزیع قدرت هستند و بر سر آن رقابت می‌کنند. دولت‌های ارتجاعی منطقه (ایران، ترکیه، عربستان سعودی، قطر...) به عنوان دست یار آن‌ها و در موقعیتی تبعی نیز همین خواسته‌ها را دنبال می‌کنند. هیچ‌یک از بازیگران این صحنه ارتجاعی نمی‌دانند عاقبت کار چه خواهد شد. اما همه‌شان ملزم به بازیگری و دخالت مستقیم اند. نقشه‌های شماره دار ۱ و ۲ و ۳ طراحی می‌کنند. امروز آتش بس، فردا بمباران. یک روز اتحاد با این، فردا شکستن اتحاد و معاهده با آن یکی.

امپریالیسم آمریکا در پی ایجاد نظم ژئوپلتیک جدیدی در خاورمیانه است. اما با اجرای هر یک از طرح‌هایش، بحران ساختارهای سیاسی وابسته به خود را در این منطقه حادثتر و پایه‌های سلطه‌ی خود را سست تر می‌کند. ترکیه که مهم‌ترین تکیه‌گاه آمریکا و ماموریتش پیشبرد طرح تغییر رژیم در سوریه بوده است، امروز خود در یکی از بحرانی‌ترین دوران حیاتش به سر می‌برد. در برابر امپریالیسم آمریکا گاهی دم در می‌آورد و خودی نشان می‌دهد. نتیجه‌ی اولیه‌اش این می‌شود که امپریالیسم آمریکا می‌گوید اگر نمی‌توانم جغرافیای سیاسی

منطقه را آن‌گونه تغییر بدهم که به عنوان سرکرده‌ی نظم امپریالیستی در این منطقه یکه تازی کنم، پس نباید بگذارم رقبا چنین کنند. امپریالیسم روسیه می‌گوید اگر نمی‌توانم از پس این بحران بر بیایم و بشار اسد را بر قدرت نگه دارم، پس باید پایگاه‌هایم را در این منطقه و برای آینده حفظ کنم. جمهوری اسلامی می‌گوید اگر نسبت به قدرت‌های بزرگ بازیگر دست دوم هستم ولی می‌توانم نیرو بفرستم، از سوریه به عنوان کربدوری برای ارسال تجهیزات نظامی برای حزب الله لبنان استفاده کنم و در رقابت‌های منطقه ای برگ‌های برنده‌ای در دست داشته باشم. ترکیه می‌گوید اگر نمی‌توانم بشار را سرنگون کنم اما می‌توانم به جنگ نیروهای کرد بروم و از این فرصت استفاده کرده و اجازه به رشد این نیروها ندهم. و... این دقیقاً روش و منطق این مرتجعین است.

امپریالیست‌های «شرق و غرب»، شهرها و روستاهای سوریه را بمباران می‌کنند. بمب‌های «هوشمند» ثابت کردند که ناهوشمنداند و تفاوت میان مواضع داعش و احرارالاشام و امثالهم را با بیمارستان‌ها، بازارچه‌ها، محل زندگی مردم تشخیص نمی‌دهند. تصاویر مردم و کودکانی که قربانی این بمباران‌ها شده‌اند، بزرگترین سند محکومیت این سیستم جنایتکار در همه‌ی لایه‌ها و سطوحش است. از قدرت‌های بزرگ مانند روسیه و آمریکا تا قدرت‌های دست دوم مانند ایران و عربستان و ترکیه.

جمهوری اسلامی، در همین نما قرار دارد. دخالت‌گری‌هایش در این جنگ ارتجاعی خیلی واضح نشان می‌دهد که این دشمن قسم خورده مردم ایران، دشمن مردم سراسر منطقه و جهان نیز هست. ژنرال‌های جمهوری اسلامی، جنایت‌کارانه از سپر انسانی برای پیشبرد اهداف‌شان بهره می‌برند. به طور تکان دهنده‌ای از میان توده‌های افغانستانی با وعده دادن ملیت ایرانی و در صورت مرگ حمایت از خانواده شان، استفاده می‌کنند. این سیاست ارتجاعی و ابعاد و عواقب‌اش ناروشن است. به میزان زیادی بسته است به مبارزه و مقاومت انقلابی توده‌های افغانستانی که آگاه و هشیار و با یاری انترناسیونالیستی همه‌ی مردم چنین مبارزه‌ای را علیه جمهوری اسلامی و سیاست‌های ارتجاعی‌اش سازمان بدهند. از میان نوجوان‌ها جریانی به عنوان «مدافعین حرم» به راه انداخته‌اند و هر روز شهرهای ایران شاهد

ادامه در صفحه‌ی بعد

انتقال جنازه این بینوایان است. یادآور جنایت بزرگی که در زمان جنگ ایران و عراق مرتکب شدند و هزاران نوجوان را با وعدهی بهشت راهی میدان‌های مین کردند. جنایتی فراموش ناشدنی و نابخشودنی.

چنین جهانی را نباید تحمل کرد. تداوم آن به هیچ وجه ضروری نیست. دولت‌های حاکم، پر از شکاف و بی ثبات اند. آن‌ها را باید سرنگون کرد و بر جای‌شان دولت‌های سوسیالیستی با هدف استقرار نظام کمونیستی در جهان، نشانند. این تنها راه خلاص شدن بیش از هفت میلیارد مردم جهان از اسارت است. این وظیفه‌ی تاریخی / جهانی می‌تواند با سرنگون کردن دولت جمهوری اسلامی آغاز شود. ■

«آتش»

(۱) برای شناخت بیشتر از ماهیت و عملکرد شوروی سوسیالیستی رجوع کنید به کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» اثر ریموند لوتا. این کتاب را می‌توانید از سایت www.cpiim.com دریافت کنید.

آتش، مخالف بی‌چون و چرای دنیای وارونه‌ی سرمایه‌داری است با همه‌ی رنج و جنون و زشتی‌هایش از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کارکودکان. این نشریه، وقایع و تحولات مهم بین‌المللی، موقعیت جنبش‌ها و انقلابات مردمی، جنگ‌ها و مداخلات امپریالیستی، علل و نتایج بحران‌ها را بررسی می‌کند.

معرفی یک مصاحبه‌ی الهام بخش

کمونیستی موجب بدبینی او شده است، پاسخ می‌دهد: «... به هیچ‌وجه. چیزی که می‌گویم این است که با کمونیسمی که در قرن ۲۰ ام تجربه اش را داشتیم و تئوری‌هایش، دیگر نمی‌شود ادامه داد. نیاز به کمونیسم نوین است که بفهمد آن اشتباهات چه بوده. مساله اینست که خود تئوری‌های مارکسیستی هم اشکالاتی داشت. مارکس و انگلس و لنین و ماؤ با این که در مجموع درک علمی از جامعه و گذشته و آینده داشتند اما اشکالاتی در دیدشان بود. باید از این‌ها جمع‌بندی کرد. باید یک کمونیسم نوین ساخت و این به واقع ساخته شده است. این کمونیسم نوین که لازم است داشته باشیم برای مقابله با این دنیا و آلت‌ناتیو واقعی گذاشتن در مقابلش انباز است. یک کمونیسم جدید است که با مشکلات خود تئوری مارکسیستی هم خط کشی می‌کند... و با تجربه‌های تاریخی هم. کمونیسمی است که حتا به مارکس و لنین هم انتقادات متدولوژیک و فلسفی دارد در زمینه‌هایی [که] بسیار فرعی و ثانوی بوده ولی بوده. بدون درک علمی از جامعه و تاریخ و از آینده، سرمایه داری اجازه نفی اش را نمی‌دهد و دولت سرمایه‌داری نقش بسیار مهمی در این پروسه و مخالفت با این دارد. این کمونیسم نوین بعد از سقوط آخرین کشور سوسیالیستی (چین) در سال ۱۹۷۶ واقعا برایش مبارزه شده. تلاشی است که عمدتا در حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) صورت گرفت و جمع‌بندی از این که چی گذشت... باب آواکیان که این جمع‌بندی‌ها را کرده به آن می‌گوید موج اول جنبش کمونیستی. بحث این‌است که این موج به پایان رسیده [و] ما نمی‌توانیم دنیا را با کمونیسمی که قبلا بود تغییر دهیم. احتیاج به یک کمونیسم نوین است و اصول این کمونیسم نوین پرداخته شده. این کمونیسم نوین یک دانش پیشرفته‌ی مارکسیستی است. یک آگاهی پیشرفته‌ی مارکسیستی است که بر مشکلاتی که بوده در عرصه نظری فائق می‌آید...». در این مصاحبه، رفیق امیر به تفاوت میان آنارشسیسم و کمونیسم و تضاد این دو دیدگاه نسبت به دولت، زوال دولت و غیره می‌پردازد و بیراهه‌ها و توهمات پیشنهادی آنارشسیسم را با بیانی روشن و فکری به نقد می‌کشد. رفیق، هم‌چنین مباحث و طرح‌های مشخص مربوط به کردستان و نظرات او جلالان در این زمینه را باز کرده و

گفتگوی اخیر رفیق امیر حسن‌پور با عنوان «مصاحبه با امیر حسن‌پور درباره‌ی روزاوا و گروه‌های چپ در کردستان»، گفتاری کمونیستی است. در این معرفی، فرازهایی از آن می‌آوریم (۱). در این مصاحبه، رفیق امیر در چارچوب روزاوا و تجارب یک منطقه باقی نمی‌ماند و ما را با نگاهی کمونیستی به تجربیات دو انقلاب بزرگ قرن بیستم (انقلاب سوسیالیستی شوروی ۱۹۵۶-۱۹۱۷ و انقلاب چین ۱۹۷۶-۱۹۴۹) می‌برد و تصویری از جهان سرمایه داری امپریالیستی، تلاش کمونیست‌ها برای بهم زدن آن و جایگزین کردن دنیایی بهتر، دستاوردها و شکست‌ها و پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی، ارائه می‌دهد. تاکیدات امیر به روی این واقعیت که سوسیالیسم برعکس دیگر نظام‌های طبقاتی پیشین به طور خودبخودی از بطن سرمایه داری زاده نمی‌شود و گذار به کمونیسم پروسه‌ای است کاملا آگاهانه، با سیاست و نقشه و برنامه ریزی و آموزش و در راس همه این‌ها با درک تئوریک درست از اوضاع، با درک علمی از جامعه و تضادها... بیان یک رویکرد ماتریالیستی دیالکتیکی است. امیر در مقابل این سوال که اوضاع کردستان و روزاوا را چگونه ارزیابی می‌کند از مباحث کلان مربوط به سرنوشت بشر و سیاره‌ی زمین آغاز می‌کند و اجزا را در این کلیت قرار داده و پاسخ می‌دهد: «فقط به کردستان و منطقه نگاه نمی‌کنم. بر اساس دنیایی که در آن بسر می‌بریم و به کدام سمت می‌رود و مشکلات چی هست نگاه می‌کنم و آینده خوبی نه تنها برای روزاوا بلکه برای هیچ بخش دنیا نمی‌بینم... سرمایه داری نه تنها بشریت را تهدید می‌کند بلکه امکان باقی ماندن زندگی در کره زمین را هم تهدید می‌کند. مساله کلا مرگ و زندگی برای بشریت است و کردستان جزئی از این وضعیت است... اگر بخواهم چیزی در مورد روزاوا یا بخش‌های دیگر کردستان فکر کنم نمی‌توانم از این چارچوب تاریخی جهانی خارج بشوم... ضرورت تاریخی است که جلوی این‌ها گرفته بشود و دنیایی دیگری خلق کرد...». اما رفیق امیر در این نقطه توقف نمی‌کند و برای ما از کمونیسم نوین و نیاز به آن صحبت می‌کند و می‌گوید: «اصول این کمونیسم نوین پرداخته شده است». امیر در پاسخ به این سوال که آیا شکست‌ها و عقب‌گردهای جنبش

سازش‌کاری نهفته در این تفکرات را آشکار می‌کند. نظراتی که به عنوان «کنفدرالیسم دمکراتیک»، «آتوئومی دمکراتیک» فرموله شدند و خواستار این بودند که از طریق جامعه مدنی و پارلمان و مذاکره تضاد بین ملت کرد و دولت شوونیست ترکیه را حل کنند. رفیق امیر با استفاده از مثال‌هایی نشان می‌دهد که چنین امری در چارچوب دولت‌های ارتجاعی منطقه (ترکیه و سوریه - با بشار یا بی بشار)، ناممکن است. امیر از نمونه‌های روشنی مانند نظام آموزشی مثال می‌آورد و می‌گوید (نقل به معنی): در روزاوا کتاب درسی درست کرده اند. کتاب درسی، سیاست می‌خواهد. چه نوع محتوایی؟ در چه مدرسی؟ معلمین را چطور تعلیم می‌دهیم؟ تدریس به غیر کردزبان‌ها چطور خواهد بود؟ و... برای ادراهی اقتصاد چی؟ دادگاه‌ها چی که خیلی مهم‌اند... همه اینها باید چیزهایی باشد غیر از این که این دولت سوریه تا به حال داشته است. باید در تضاد آن باشد. وگرنه چه فایده ای دارد؟ فرض کنیم جنگ تمام شد. یا دولت بشار باقی بماند یا دولت ائتلافی سر کار آمد. با «پ ی د» و یا دیگر گروه‌ها. مثل احزاب الاشام که من می‌گویم اشارالاشام. این دولت اصلا اجازه‌ی آموزش به کردی نمی‌دهد. حتا آزادی‌خواه ترین این‌ها اجازه نمی‌دهد کردها در سوریه به کردی تحصیل کنند. چطور می‌توان در چارچوب دولت سوریه آتوئومی دمکرات داشت؟ حتا دمکراسی بورژوایی هم نمی‌توان داشت. در این بحث رفیق امیر نشان می‌دهد که بدون سرنگونی دولت‌های ارتجاعی منطقه، بدون به روی کار آوردن نظامی انقلابی همه چیز توهم است. رفرمیسم و ناکجاآباد است که رهبری‌های بورژوایی، مردم را به آن فرا می‌خوانند. به قول رفیق امیر این خط‌ها و مواضع، تاکتیکی نیست. بلکه خط و راهی است که رهبری‌هایی بورژوایی در پی گرفته اند. بخش مهم دیگری از این مصاحبه، بحث بر سر «انتخابات مستقیم» و ماهیت آن است که قرار است آئینه‌ی «کنفدرالیسم دمکراتیک» باشد. انتخابات مستقیم، نظریه‌ای است متکی بر ایجاد انجمن‌هایی در شهر و روستا که مردم از میان خودشان نماینده برای چرخاندن سیاست و اقتصاد منطقه‌شان انتخاب می‌کنند و نه از میان کدخداها و ریش سفیدان. یا در شهرها از میان «از ما بهتران». بلکه از میان «خود توده‌ها». به این صورت که عده‌ای برای یک مدت معین از طرف مردم انتخاب و مسئول می‌شوند و هر وقت رای دهندگان راضی

ادامه در صفحه‌ی بعد

معرفی یک مصاحبه‌ی الهام بخش...

نمودند (حتا اگر منتخبین در میانه‌ی دوره‌شان باشند) باید کنار بروند. این آخر رادیکالیسم «انتخابات مستقیم» است. اما این سیاست به هیچ‌وجه نافی دشمن طبقاتی نیست و تغییری اساسی در زندگی مردم به‌وجود نمی‌آورد. امیر می‌گوید (نقل به معنی): قبلا هم انتخابات مستقیم بوده است. در آمریکا به آن می‌گفتند «انتخابات شهری». افرادی که انتخاب می‌کنند و یا انتخاب می‌شوند، مردم خود محله یا شهر و استان هستند. اما این مردم در جامعه‌ی طبقاتی به‌سر می‌برند. حالا چه کسانی انتخاب می‌شوند؟ افرادی که معمولا بیشترین قدرت را دارند. در آمریکا این‌طور بود. وکلا، پزشکان انتخاب می‌شدند و نه کارگران. اصلا فرض کنیم در یک محله، طبقات هم وجود ندارد. اما افراد، فکرها و دیدگاه‌های مختلف از نظر وضع موجود در شهر در محله و در کل کشور دارند. به برنامه‌های مختلف فکر می‌کنند و به نتایج مختلف می‌رسند. این «درهم برهمی» چگونه می‌تواند برای آینده‌ی متفاوت برنامه ریزی کند؟ آینده‌ی کمونیستی چه‌گونه با این سیستم «انتخابات مستقیم» متحقق می‌شود؟ البته «انتخابات مستقیم» یک کمی فضای انتخاباتی را آزادتر می‌کند اما ذره‌ای ضامن این نیست که «انتخاب شوندگان» بتوانند یک تئوری درست و رادیکال و راهگشا برای به‌هم زدن وضع موجود و جایگزین کردن نظامی بهتر داشته باشند. کمونیسم علم است و باید قوانین آن را به‌درستی فهمید. آنارشیست‌ها این را نمی‌توانند حل کنند چون درک درستی از جامعه‌ی طبقاتی و پیچیدگی‌های آن ندارند. او اضافه می‌کند که: فرض کنیم فقط انتخاب از میان کارگران باشد و آن‌ها به قدرت برسند و در رهبری همه‌ی انجمن‌ها، قرار گرفته باشند. اما در این جهان طبقاتی، بیشتر کارگران هم بورژوایی فکر می‌کنند. بیشتر کارگران، کمونیست نیستند و نظرات متفاوت دارند. مردم، یا کارگرانی که در «انتخاب مستقیم»، انتخاب شده یا انتخاب می‌کنند، نظرات کاملا متفاوت و خیلی اوقات متضادی دارند. چیزی برای رهبری، برای سره ناسره کردن درست از غلط باید وجود داشته باشد و این پروسه را رهبری کند. «این چیز»، حزب است. بورژوازی حزب‌اش را دارد و پرولتاریا و کمونیست‌ها هم باید داشته باشند. مقابله‌ای ناگزیر است. فراز بسیار مهم دیگری از این مصاحبه، بحثی است که بر سر ماهیت جنگِ روزاوا و متحدین آن به راه افتاد. روشن

است که اگر در صفوف یک جنگ حضور مرتجعین را دیدید بی شک باید به ماهیت و هدف و دورنمای آن جنگ شک کنید. رفیق امیر می‌گوید: «مبارزه‌ی مردم روزاوا به‌خصوص زنان، توجه جهان را جلب کرده. مبارزه‌ی مهمی است و خیلی‌ها آماده‌ی ملحق شدن به جنبش بودند. اما متأسفانه مثلا زنی که سرباز ارتش اسرائیل بوده می‌رود روزاوا. سربازان انگلیسی و آمریکایی که در افغانستان و عراق جنگیدند این‌ها می‌روند روزاوا» آیا نمی‌توان ماهیت این جنگ و خط رهبری کنندگان را از همین‌جا تشخیص داد؟ ماهیت یک جنگ با اهداف و دورنمایش با متحدین اش مشخص می‌شود. برخی نیروهایی که به روزاوا پیوستند، افرادی بودند مرتجع و بخشی از ارتش‌های امپریالیست‌ها. آن‌ها - همان‌طور که رفیق امیر می‌گوید - کاملا نژاد پرستانه وارد این جنگ شدند و هیچ وجه آزادی‌خواهی در فکرشان نبود. فقط از دید نژاد پرستی و اسلام هراسی وارد این جنگ شدند. در این‌جا مصاحبه کننده به امیر خبر می‌دهد که: «این‌ها در جبهه‌های منبج و شهرهای دیگر کشته شدند و اگر این جمعیت کوچک ماکزیمم ۱۰۰۰ نفره، همشون هم راست و اسلام هراس بودند، چگونه می‌توانند معادله‌ی ای را عوض کنند و تاثیر منفی داشته باشند؟». پاسخ امیر روشن و موجز است. «مسئله فقط تاثیر منفی نیست. این یک چیزی را در مورد ماهیت این جنگ می‌گوید. جنگ پ ی د... در جنگ اسپانیا در سال ۱۹۳۶ که مردم اسپانیا علیه فاشیسم جنگیدند، این نوع افراد اصلا جرات نمی‌کردند فکر کنند که بروند به آزادی‌خواهان اسپانیا بپیوندند... فقط مردم انقلابی و آزادیخواه از هند و مکزیک تا کانادا و فرانسه به آنجا می‌رفتند. اما در روزاوا این‌طور نیست.» در بخشی از این گفتگو از امیر سوال می‌شود: آیا «این شیوه پیش‌بینی خود مرجع‌بینانه نیست که [به سایرین می‌گوید] دارید اشتباه می‌روید و...» یعنی خود را مرجع راهی می‌بینید که به رستگاری می‌رسد و چون پ ی د یا هر گروه دیگر در این راه قدم نمی‌گذارد که به آن مقصد برسد، محکوم به شکست است؟» امیر پاسخ می‌دهد: «... اصلا خودبینانه نیست. شناخت بشر اینطوری است. شناخت بشر اجتماعی است. ما بر اساس داده‌ها با یک متد یا تئوری کار می‌کنیم... مساله خط و خطوط و تحلیل کردن است. من که خودم را مرجع نمی‌دانم. می‌گویم یک خط سیاسی است. این

خط، مواضع و تئوری‌اش اینست. کیس مشخص است. بر اساس تئوری بر اساس تجربه انقلابی می‌گویم راهی که پ ی د در پیش گرفته خطرناک است. به‌عنوان کسی که یک موضع تئوریک و فلسفی و سیاسی دارم این را می‌گویم. این موضع هم مال خود من نیست. مال جنبش کمونیستی است...» رویکرد مهم در مصاحبه این است که رفیق امیر حاضر نیست در برابر راهی که غلط است سکوت کند. حتا اگر بسیاری از رزمندگان این راه توده‌های مردم به ویژه زنانی هستند که برای اولین بار دارند سرشان را بالا می‌گیرند. دقیقا به خاطر همین‌هاست که رفیق امیر سکوت نمی‌کند و به ما یاد می‌دهد که مصلحت اندیشی‌های غلط را باید کنار بگذاریم و بیراهه‌ها را نقد کنیم و این بهترین همبستگی و یاری به آن دسته از رهروان این راه است که با نیات و آمال‌هایی بخش و زیبا وارد این بیراهه شدند که نتیجه‌اش بن‌بست و چه بسا سرخورگی‌های بسیار و از دست دادن فرصت‌ها و نیروهای بسیار خوب است. در فضای سیاسی اسفناکی که در جنبش‌های مختلف خاورمیانه حاکم است و به جوانان فریب و خودفریبی می‌فروشد، حرف‌های محکم رفیق امیر در مورد اسرائیل الهام بخش است. آخر، یک دولت استعماری که بر نسل کشی یک مردم دیگر بنا شده چطور می‌تواند به رهایی مردم کردستان خدمت کند؟ کسانی که این حقیقت تاریخی را نمی‌بینند بهتر است کمی تامل کنند و بپرسند: واقعا دارند چه می‌کنند؟ شک نیست که رفیق امیر به خاطر صراحت لهجه‌ی انقلابی کمونیستی‌اش در پستوهای تاریک اندیش یا فضای لیچارگوی اینترنت مورد حمله قرار خواهد گرفت. اما چنین رفیقی هرگز نمی‌تواند به جای این که بیان‌کننده‌ی منافع واقعی و راه‌هایی واقعی نه تنها توده‌های مردم کردستان بلکه میلیاردها بشر تحت ستم و استثمار و در نهایت کل بشریت باشد، در مقابل بن‌بست‌ها و تلاش‌هایی که می‌شود تا توده‌های مردم به زیر بال و پر بورژوازی کشیده شوند، سکوت کند. او در واقع برای کسانی که واقعا می‌خواهند در مقابل وضعیت هولناک جهان، راه‌هایی را به توده‌های مردم نشان دهند مدل‌سازی می‌کند. ■

«آتش»

(۱) لینک این مصاحبه: <https://www.youtube.com/watch?v=OqarorjOeKk>

نگاهی به فیلم لانتوری

لانتوری، سومین فیلم ساخته‌ی رضا درمیشیان است. بازیگرانی چون نوید محمدزاده (پاشا)، مریم پالیزبان (مریم)، باران کوثری (بارون) و... در آن بازی می‌کنند.

لانتوری، فیلمی درباره‌ی معضلات اجتماعی است. قالب مستند - داستانی آن، نظرات مختلف و گاه متناقضی درباره‌ی شخصیت‌های فیلم در اختیار بیننده قرار می‌دهد. مستندی که بخشی از فیلم است و بازیگران آن نظرات قشرهای مختلف جامعه را نمایندگی می‌کنند: روشنفکر، حقوق‌دان، متدین دلاوایس، روزنامه‌نگار، قاضی، افرادی که در جریان ماجرا بوده‌اند و...

داستان فیلم از این قرار است که پاشا پسر جوانی است که در پرورشگاه بزرگ شده است. عاشق بچه‌های پرورشگاهی است، همیشه به آن‌ها سر می‌زند و تلاش می‌کند تا آرزوهایشان را برآورده کند. پاشا، باران و دو نفر دیگر یک باند سرقت و زورگیری تشکیل می‌دهند که بعدها نام لانتوری رویشان گذاشته می‌شود. به‌سراغ سرمایه‌دارها که تعدادی از آن‌ها آقازاده هستند، می‌روند و زورگیری می‌کنند. برخی تحلیل‌ها در بخش مستند فیلم، پاشا را طوری توصیف می‌کنند که رابین‌هود را یادآور می‌شود، کسی که از دارا می‌گیرد و به ندار می‌دهد.

مریم، روزنامه‌نگار و مددکار اجتماعی است. دختری، جدی، فعال و مستقل که در زمینه‌های مختلف اجتماعی مانند حقوق زنان و بخشش محکومان به قصاص فعالیت می‌کند.

این دو طی ماجرای با هم آشنا می‌شوند. پاشا، عاشق مریم می‌شود و به او ابراز علاقه می‌کند اما مریم نمی‌پذیرد. در یکی از دیدارهایشان وقتی پاشا مطمئن می‌شود که مریم به او علاقه‌ای ندارد، روی صورتش اسید می‌پاشد. با پیگیری و شکایت مریم، پاشا به قصاص و کور شدن با اسید محکوم می‌شود. در آخرین لحظه، مریم

پشیمان می‌شود و می‌بخشد و... درمیشیان در این فیلم روی دو معضل اساسی دست می‌گذارد که گسل‌هایی حاد و واقعی در جامعه هستند: یکی

ادامه در صفحه‌ی بعد

اختلاف طبقاتی و فقر و دیگری مسأله‌ی زنان و به‌طور خاص در این فیلم جنایت اسیدپاشی. اختلاف شدید طبقاتی و نتایج آن در زندگی مردم بیداد می‌کند و خود را به شکل‌های مختلف نشان می‌دهد. زندگی میلیون‌ها نفر زیر خط فقر، بیکاری، اعتیاد، فحشا از یک‌طرف و زندگی‌های اشرافی تعداد محدودی، دستمزدهای نجومی، اختلاس‌های میلیاردی و... از طرف دیگر. چنین وضعیتی، اتفاقی نیست و حاصل مناسبات سرمایه‌داری، استثمار و ستم برخاسته از این مناسبات و حاکمیت جمهوری اسلامی است. فیلم به این‌ها نمی‌پردازد و صرفاً در چهارچوب برخورد فردی با تبارزاتی از تبعیض طبقاتی باقی می‌ماند. در حالی که این نوع برخوردهای فردی و تلاش برای گرفتن انتقام از هر تک سرمایه دار، تقلیل‌گرایی، به‌هز دادن نیرو و انرژی در مسیری بی‌حاصل است. از بین بردن این نظام و سرنوشتی طبقه‌ی استثمارگر سرمایه داران، تنها به یک راه حل انقلابی و سیستماتیک نیاز دارد. انقلابی که بنیان این مناسبات را تغییر اساسی دهد و به‌دنبال از بین بردن طبقات باشد.

مسأله‌ی مهم دیگر فیلم، مسأله‌ی زن است. اسیدپاشی، پُرنرنگ و مشکلات حقوقی مرتبط با آن در محوریت قرار گرفته است. در مورد اسیدپاشی، فیلم لانتوری به‌طور مداوم، بیننده را بر سر یک دو راهی قرار می‌دهد: قصاص یا بخشش؟ و در نهایت به مخاطب پیام بخشش می‌دهد.

در سیستم قضایی جمهوری اسلامی، مجازات قصاص در چنین پرونده‌هایی در دستور کار قرار دارد. اما اسیدپاشی یک اتفاق نیست، یک فرهنگ و ایدئولوژی است. خشونت‌ی است که معمولاً علیه زنان انجام می‌شود. ایدئولوژی‌ی ای که پشتوانه‌ی عظیم تبلیغاتی و مالی دولت دینی و مردسالار را دارد؛ جامعه‌ی مردسالار و جایگاه فرودست زنان در آن، نقش دین و قوانین فقهی و مجوزی که برای مالکیت بر زن را به مرد می‌دهد. البته اسیدپاشی همیشه هم فردی و با انگیزه‌ی انتقام نیست. جنایت عظیمی که در ماجرای اسیدپاشی اصفهان رخ داد، نشان از در کار بودن دست حکومت داشت؛ اقدامی که تقویت و بازتولیدکننده‌ی اقدامات فردی اسیدپاشی با انگیزه‌ی انتقام است. هرچند در حرف‌های چند تن از مصاحبه‌شوندگان فیلم از مردسالاری و برابری زن و مرد صحبت می‌شود، اما این سیستم حاکم و ارزش‌های ارتجاعی‌اش



نیست که زیر سؤال می‌رود. نکته‌ی دیگر درباره‌ی اسیدپاشی این است که صرفاً به از بین رفتن زیبایی زنان تقلیل داده می‌شود درحالی‌که تمام زندگی و هویت فرد در این اقدام، مورد حمله قرار می‌گیرد.

اما در مورد پیام فیلم در مورد بخشش مجازات قصاص باید تفاوت قائل شد بین مبارزه با مجازات اسلامی از نوع قصاص و مبارزه برای بخشش‌های فردی. تردیدی نیست که قانون سبانه قصاص و هر نوع مجازات مبتنی بر قوانین جنایت‌کارانه‌ی دینی، باید ریشه کن شود. بخشش‌های فردی تا زمانی که این قوانین موجودند و نظام قضایی بر این پایه مبتنی است، تغییری در شرایط ایجاد نخواهد کرد.

نکته‌ی ضد زن رایج دیگر که در فیلم به آن اشاره می‌شود این است که مریم را در وضعیت به وجود آمده، متهم می‌کنند. این باور غلط عمومی وجود دارد که اگر زن‌ها خودشان نخواهند اتفاقی برایشان نمی‌افتد. مثلاً وقتی به زنی تجاوز می‌شود، می‌گویند لباسش مناسب نبوده و خودش مقصر است. در مورد مریم هم اطرافیانش به این اشاره می‌کنند که اگر جوابش به پاشا منفی بود، چرا او را ملاقات می‌کرد؟ یا پاشا جایی می‌گوید اگر دوستم نداشت چرا خندید؟ گویی زن، متهم و عامل فساد است که یا باید همیشه خودسانسوری کند یا هر بلایی سرش بیاید حقش است چون خودش خواسته است.

بارون (باران کوثری) فیلم هم حکایت خود را دارد. دختری که در نوجوانی به عقد مرد ۵۳ ساله‌ی معتادی در می‌آید که به قول خودش: «با من، کاسبی می‌کرد». از آن زندگی فرار می‌کند و به همراه پاشا و دو نفر دیگر، می‌شوند گروه لانتوری. او با مردهای پولدار رابطه برقرار می‌کند و بعد گروه

لانتوری به سراغ آن مردها می‌رود و اخاذی می‌کند. در صحنه‌هایی از فیلم او با چشم‌گریان از خانه‌ی مردی بیرون می‌آید ولی انگار رضایت یا نارضایتی او از این روابط مهم نیست چون زن است و باید از ابزار به‌اصطلاح زنانه‌اش استفاده کند. این سکانس‌های مهم فیلم در حاشیه می‌ماند و توجه زیادی به آن نمی‌شود. کلیشه‌ی جامعه‌ی ضد زن از زن بودن و دیدن او به‌عنوان یک ابزار جنسی، باعث می‌شود که باران در گروه و توسط دوستان خود هم مورد تبعیض و ستم قرار گیرد.

حساسیت مردم در مواجه شدن با حوادث و معضلات اجتماعی و نشان دادن عکس‌العمل درست، نکته‌ای است که می‌تواند مسیر را برای مبارزه در آن عرصه باز کند. اما انجام این کار به در مورد پدیده‌ها نیاز دارد. بلا تکلیفی مردم در برخورد با امور، بسیار خطرناک است و باعث فاصله گرفتن از مسیر مبارزه می‌شود. مثلاً در لانتوری وقتی به مریم اسید پاشیده می‌شود صحنه‌هایی می‌بینیم که مردم «خودجوش و پُر شور» خواستار مجازات قصاص‌اند و وقتی مریم از قصاص، جلوگیری می‌کند باز هم صحنه‌هایی می‌بینیم که مردم «خودجوش و پُر شور» از او تشکر می‌کنند! در این میان هم اصل ماجرا فراموش می‌شود که اصلاً چه اتفاقی و چرا افتاده است...

اتفاق دیگری که در فیلم می‌افتد این است که یک شخصیت به‌قول خودش دلواپس، لانتوری‌ها را زالو می‌خواند و معتقد است ماجراهایی مانند اسیدپاشی را نباید رسانه‌ای کرد چون قبح کار می‌ریزد و به اشد مجازات برای همه اعتقاد دارد. شخصیت این دلواپس آشکارا نشان می‌دهد که کارگردان فیلم، احمدی نژاد و هم‌فکرانش را به‌عنوان

«آدم بدها» برجسته می‌کند. نظرات این شخصیت در مقابل نظرات روشنفکر قانونمدار و حقوق‌دان و... قرار می‌گیرد و این‌گونه به مخاطب، کد داده می‌شود که انگار یک جناح از حاکمیت چنین دیدگاهی دارند و بقیه حسابشان جدا است. اما تمام دسته‌بندی‌های سیاسی موجود در یک چیز اساسی اشتراک دارند و آن باور به اصل موجودیت نظام جمهوری اسلامی است. چنین فرق گذاشتن‌هایی، اشتباهی اساسی است که مردم را دچار امید پوшالی به گروهی مثلاً اصلاح‌طلب می‌کند. وجود هر کدام از این دسته‌بندی‌ها، مشروط به وجود نظام جمهوری اسلامی است.

اما پایان ماجرای بسیاری از قربانیان اسیدپاشی به خوبی پایان مریم نیست. مریمی که جایگاه اجتماعی و شغل دارد و همچنین بینایی یک چشم او در حال بهبود است. این واقعیت مشمزمزکننده بر صورت جامعه‌ی ایران و جهان کنونی وجود دارد و با پرداختن به گوشه‌هایی از آن شاید ناگفته‌های یک قربانی، شنیده شود. گفتن و شنیدن، خوب است اما کافی نیست. بلا تکلیفی مخاطب باید به خشم تبدیل شود. خشمی که لرزش پایه‌های سیستم حاکم را در پی داشته باشد. خشمی که از اشک مخاطب در سالن سینما به سؤال از چرایی و رفتن دنبال راه‌حل، منجر شود. ساختن و هدایت این خشم، وظیفه‌ی حزب کمونیست پیشرو است اما پرداختن به آن و تلاش برای ایجاد تغییر، وظیفه‌ی تک‌تک ما است. ■

کنکور افیون جوانان ایران

امسال سال تحصیلی ۱۳۹۵ آغاز شد و امسال نیز تعدادی از دانش‌آموزان بعد از عبور از ماراتن کنکور به دانشگاه راه می‌یابند. روند نظام آموزشی در ده سال گذشته روندی بسیار پرچالش بوده است. آمار داوطلبین کنکور، کاهش نشان می‌دهد و مهم‌تر از این روند کاهش، نرخ بالای تمایل دانش‌آموزان گروه آزمایشی علوم تجربی است. به دنبال همین شرایط، رقابت برای چند رشته‌ی پرطرفدار، بازار کلاس‌های کنکور را داغ‌تر کرده‌است. بر اساس آمار سازمان سنجش، در حالی تعداد شرکت‌کنندگان کنکور امسال کمترین میزان در یک دهه اخیر بوده که ظرفیت پذیرش داوطلبان در دانشگاه‌ها نزدیک به بیشترین مقدار بوده است. از سال ۱۳۸۵ تاکنون شرکت‌کنندگان زن همواره بیشتر از مردان بوده است، اما قوانین تبعیض جنسیتی به‌گونه‌ای بوده که میزان مشارکت زنان در کنکور

درصد بودجه‌ی کل کشور فراتر است. سودآوری این صنعت باعث شده است که دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی با دانشگاه‌های ایران همکاری کنند. امسال در دفترچه‌ی انتخاب رشته شاهد حضور دانشگاهی آمریکایی در همکاری با دانشگاه تهران بودیم که در رشته‌های فنی و با هزینه‌ی خود دانشجویان، با تعداد محدود دانشجوی می‌پذیرفت.

چرا علوم تجربی محبوب شد؟

کنکور سال ۹۵ با جمعیت ۸۶۰ هزار و ۱۰۹ داوطلب برگزار شد که نزدیک به دوسوم داوطلبان در گروه آزمایشی علوم تجربی شرکت کردند و تعداد داوطلبین این گروه آزمایشی در حدود سه برابر گروه‌های آزمایشی ریاضی و انسانی بوده‌است. از سوی دیگر رقابت تقریباً آسان‌تر در رشته تجربی و پس از آن موقعیت شغلی و اجتماعی مشاغل بالینی باعث شد تا تقاضا برای این رشته به شدت نسبت به دو رشته‌ی علوم انسانی و ریاضی بیشتر شود. هجوم داوطلبان کنکور در دهه ۸۰ به سمت رشته ریاضی بود که نتیجه‌ی بدی را به همراه داشت زیرا تنها چند سال بعد فارغ‌التحصیلان این رشته که اغلب مهندس بودند به دلیل اشباع بازار

(مهندسی معکوس)

کنکور را یک شبه بخوانید!

همه مقاطع) گشک گزینه صحیح در ۵ ثانیه!
فقط در جلسه ✓ جلسه اول رایگان
همین الان نام شهر خود را به این شماره sms کنید

کار در یافتن فرصت شغلی با مشکل مواجه شدند، این شرایط وضعیت عرضه و تقاضای نیروی کار در حوزه مهندسی را به شدت نامتعادل کرده است تا جایی که نمونه واقعی این تغییر بزرگ، رتبه اول این گروه آزمایشی در سال جاری بود که از تحصیل در سال چهارم پرطرفدارترین رشته شاخه ریاضی و فنی (مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف) انصراف داده و با شرکت مجدد در کنکور در گروه آزمایشی تجربی رتبه اول را به دست آورد. تعداد داوطلبان این رشته آزمون سراسری از ۴۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۸۵ به بیش از ۵۰۰ هزار نفر در کنکور امسال رسیده است و این در حالی است که تعداد کل داوطلبان کنکور در این بازه ۱۰ ساله ۴۰ درصد کاهش یافته است

علل این تغییرات

یکی از وقایعی که اخیراً به دنبال این

شرایط در نظام آموزشی پدیدار شد، بحث قانون هدایت تحصیلی دانش‌آموزان از سوی وزارت آموزش و پرورش بود. حتی خود دانش‌آموزان نیز هنگامی که از آنان پرسیده می‌شود که چرا تنها به رشته‌ی علوم تجربی تمایل نشان می‌دهند، اصلی‌ترین عامل را شرایط و آینده شغلی می‌دانند. با وجود آنکه از سوی دانش‌آموزان و والدین آنها نسبت به این تصمیم اعتراضات فراوانی صورت گرفت اما مشخص نیست که این وزارتخانه برای ماستمالی کردن این خرابی که به بارآورده چه خواهد کرد. شاید وزارت علوم که در سال جاری سنوات مجاز تحصیل را از ۱۲ ترم به ۸ ترم تقلیل داد و تصمیم گرفته برای مازاد آن، شهریه مطالبه کند که با اعتراض وسیع دانشجویان همراه بود، برای تغییر تمایل دانش‌آموزان به انتخاب رشته، سیاستی پولی اتخاذ کند تا از این طریق والدین دانش‌آموزان را در انتخاب‌های باصرفه‌تر جهت دهد مطابق آماری که در سال ۲۰۱۵ میلادی از سوی فوربس در خصوص تعداد فارغ‌التحصیلان مهندسی در کشورهای دنیا (به جز چین و هند) ارائه شد، ایران پس از آمریکا و روسیه در جایگاه سوم دنیا قرار گرفته است. اگر این تعداد را به نسبت جمعیت کشورها تعدیل کنیم ایران بیشترین سرانه فارغ‌التحصیلان مهندسی در دنیا را دارا خواهد بود. انعکاسی از این وضعیت را می‌توان در رتبه یک ایران در سال‌های اخیر در حوزه پدیده‌ای که فرار مغزها خوانده می‌شود، مشاهده کرد

کنکور عامل گسترش تضاد طبقاتی
در حال حاضر، در آموزش پیش از کنکور، دیگر آنچه به طور معمول در دوره متوسطه تدریس و تحصیل می‌شود به هیچ‌وجه کفایت نتیجه‌گیری در آزمون سراسری را نمی‌دهد و کلاس‌های تقویتی و کتب کمک‌آموزشی و آزمون‌های آزمایشی اساس فرایند ورود به دانشگاه شده‌اند. داغ شدن بازار کلاس‌های کنکور در بسیاری از شهرها نیز علاوه بر نشان دادن ضعف نظام آموزشی در مدارس، نابرابری امکانات را نیز نشان می‌دهد. شمار متقاضیان این کلاس‌ها به اندازه‌ای زیاد بوده که باعث می‌شود سودی که مدرسان از این کلاس‌ها از آن خود می‌کنند بسیار بیشتر از منفعت دانش‌آموزان باشد. بسیاری از کلاس‌های کنکور حتی از کلاس‌های مدارس نیز شلوغ‌تر بوده و شاید از لحاظ آموزشی حداقل بازدهی را نیز نداشته باشد. از سوی دیگر با توجه به اینکه تنها در حدود ۱۷ درصد از کل ظرفیت دانشگاه‌های سراسری را

رشته‌های روزانه تشکیل می‌دهند، حتی آموزش رایگان نیز دیگر برای بسیاری از متقاضیان در دسترس نخواهد بود. این شرایط نتیجه‌ی مستقیم نظامی است که تمامی هم و غم آن ادغام هرچه بیشتر در ساختار سرمایه‌داری جهانی است. ساختاری که آموزش در آن تنها به طبقه پردرآمد محدود می‌شود و افراد طبقات پایین را به ذخیره‌ی نیروی کار بدل می‌سازد تا منافع شرکت‌های سرمایه‌گذار در آینده‌ی ادغام بیشتر نظام در ساختار جهانی را تأمین کند. برای تغییر در روند مخرب کنکور در ایران، باید ساختار آموزشی را دگرگون سازیم. نظام آموزشی ایران روند مخربی است که وقت و انرژی جوانان ایران را در رقابتی نفس‌گیر و بی‌نتیجه هدر می‌دهد و با این روش تفرقه را در میان آن‌ها تشدید کرده و مانع از اتحاد آن‌ها برای دگرگونی اساسی این ساختار می‌شود. جوانان دانش‌آموز و دانشجویان باید برای تغییری اساسی در ساختار آموزشی و رهایی از افیون رقابتی کنکور و آزمون‌های بی‌ثمر، جنبشی آموزشی را به راه بیندازند و نظام آموزشی را با قدرت به چالش بگیرند. دانشگاه مهد علم است نه بنگاه پول‌سازی. برخیزید تا در سال تحصیلی ۹۶-۹۵ دانشگاه را به عرصه‌ی اولیه‌اش به پایگاه پرورش دانشجویان انقلابی بدل سازیم

نسیم ستوده

تبه‌کاری که جایزه نوبل و مدال قداست گرفت!

پاپ فرانسیس، رهبر مسیحیان کاتولیک در روز ۴ سپتامبر ۲۰۱۶ یکی از راهبه‌های وفادار این کلیسا را به مقام «قدیس» رساند. این «قدیس» جدید «اگنس گونجا بویاجیو» معروف به مادر تریزا، سال‌ها پیش مرده بود. وی اهل آلبانی بود و به عنوان یک راهبه‌ی کاتولیک در سال ۱۹۲۸ زمانی که ۱۸ ساله بود به کشور هند رفت و در سال ۱۹۵۰ (بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در چین و تبدیل هند از یک مستعمره به نومتعمره) نهادی به نام «میسونری‌های خیریه» را تأسیس کرد و در زاغه‌نشینان کلکته مراکز درمانی تأسیس کرد. وی همواره توسط سران کشورهای امپریالیستی مورد تشویق و

ادامه در صفحه‌ی ۸

واقعیت کمونیسم چیست؟ به یاد مائوتسه دون



امروزه در وضعیتی به سر می‌بریم که در نقاط مختلف دنیا مردم به ضدیت و مخالفت با نظم سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان بر می‌خیزند، اما اغلب به سمت ایدئولوژی‌های ضدانقلابی و ارتجاعی مانند اسلامگرایی یا دموکراسی امپریالیستی و یا ملغمه‌ای از نظریات پست مدرنیستی کشیده می‌شوند. نیم قرن پیش، چنین نبود. شمار عظیمی از کسانی که به ضدیت با وضع موجود برمی‌خاستند به چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون چشم دوخته و تحت تاثیر آن، جذب مارکسیسم می‌شدند. چین سوسیالیستی (۱۹۷۶ - ۱۹۴۹) چشم اندازی انقلابی برای رهایی بشریت، رهایی از جامعهی تقسیم شده به طبقات و استثمار بود. وجود قطب جاذبه ای چون چین سوسیالیستی، رهبری مائوتسه دون و تولید اندیشه‌های رادیکال و رهایی بخش کمونیستی و ترویج جهانی آن، مانع بزرگی در مقابل گسترش نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک جریان‌های ارتجاعی، قدرت‌های امپریالیستی و نظریه‌های رفرمیستی در میان جنبش‌های اعتراضی نوپا بود. حتی نهضت‌های ضد استعماری و جنبش‌های آزادی بخش ملی در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا از جمله جنبش‌های فلسطین و کردستان که توسط نیروهای سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی هدایت می‌شدند، برای مترقی نشان دادن خود از چین سوسیالیستی حمایت می‌کردند. چهل سال از مرگ مائوتسه دون (سپتامبر ۱۹۷۶) و شکست سوسیالیسم در چین می‌گذرد. چین سوسیالیستی تبدیل به چین سرمایه داری امپریالیستی شده است و با دیگر قدرت‌های امپریالیستی در استثمار میلیارد‌ها مردم جهان و غارت منابع طبیعی کره زمین رقابت می‌کند. در مقابل این وضعیت، جنبش بین‌المللی کمونیستی هنوز نتوانسته قطب جاذبه‌ی قدرتمندی که بیانگر راه واقعی نجات بشریت باشد را شکل دهد. شکست کمونیست‌ها در حفظ چین سوسیالیستی پس از مرگ مائو عامل مهمی در این وضعیت نامساعد

بوده است. اما اصل معضل در این است که جنبش بین‌المللی کمونیستی نتوانسته است آن تئوری و نقشه‌ی راه انقلابی کمونیستی که به نیازهای امروز پاسخ می‌دهد را به طور روشن و منظم و مستمر تبلیغ و ترویج و حول آن سازماندهی کند. تئوری و نقشه راهی که باید هم تجربه گذشته‌ی انقلاب‌های کمونیستی را جمع‌بندی کند و هم از تغییراتی که در جهان معاصر طی چند دهه گذشته رخ داده تحلیل ارائه دهد. امروزه این تئوری و نقشه راه با نام «سنتز نوین کمونیسم» توسط باب آواکیان تولید شده است. سنتز نوین کمونیسم، سنتز تکامل‌ها به ویژه جهش‌هایی است که از زمان مارکس تا کنون در تئوری کمونیسم صورت گرفته است. با این وجود سنتز نوین کمونیسم هنوز به یک جنبش جهانی تبدیل نشده است و باید بیان خود را در وجود احزاب کمونیست انقلابی نوین در صحنه‌ی کشورهای مختلف، یافته و به یک نیروی مادی رزمنده بدل شود. کوشش‌های عظیمی می‌طلبند تا این کمونیسم نوین به قطب جاذبه تأثیر گذار در مقابل کلیه بیراهه‌های ارتجاعی و امپریالیستی رایج در جنبش‌های مارکسیسم، فلسفه و تئوری سیاسی به هم پیوسته و در عین حال علمی است که با نقد خود دائماً تکامل پیدا می‌کند. مائوتسیم یا مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیم نیز تکامل علم کمونیسم به مرحله ای عالی‌تر توسط مائوتسه دون بود. تکامل این علم بدون شناسایی و گسست از اشتباهات بنیانگذاران و رهبران کمونیست پیشین و تجارب گذشته ممکن نبوده است. هنگامی که در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، جریان رویزیونیست (بورژوازی با نقاب کمونیسم) درون حزب کمونیست شوروی، پس از مرگ استالین قدرت را به دست گرفته و سرمایه داری را در آن کشور احیا کرد، مائوتسه دون این عقب‌گرد را تشخیص داد و به کمونیست‌ها و مردم جهان اعلام کرد که شوروی دیگر یک کشور

سوسیالیستی نیست و تاکید کرد «به قدرت رسیدن رویزیونیست‌ها یعنی به قدرت رسیدن بورژوازی». اما مائو صرفاً به افشا و طرد رویزیونیست‌ها اکتفا نکرد. وی به کنکاش در علل این عقب‌گرد و احیای سرمایه داری در یک کشور سوسیالیستی پرداخت. وی ضمن مرزبندی و مبارزه با رویزیونیست‌هایی که در شوروی به قدرت رسیده بودند، اشتباهات و کمبودهای تجربه اتحاد شوروی به ویژه اشتباهاتی که در روش، شیوه تفکر و سیاست‌های استالین فشرده می‌شد را شناسایی و از آن‌ها گسست کرد. بدون چنین گسستی، وی نمی‌توانست معضلات و چالش‌های مقابل تکامل انقلاب کمونیستی را حل کند و مارکسیسم را به مرحله‌ای بالاتر برساند. بدون چنین گسستی، وی قادر به درک روشن‌تر خصلت سوسیالیسم و ویژگی‌های راه طولانی گذار سوسیالیستی به سوی استقرار جامعه کمونیستی در مقیاس جهانی نبود. بدین ترتیب، مائو قوانین حرکت جامعه سوسیالیستی را کشف و نظریه پردازی کرد که ماحصل آن تئوری «ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بود. مائو بر ضرورت ادامه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم با هدف مقابله با احیای سرمایه داری پافشاری کرد و برای این نوع انقلاب، هدفی روشن و نقشه راه ارائه داد. تحکیم و تعریف روشن‌تر هدف کمونیسم بر تارک کشور سوسیالیستی و به عنوان معیار سنجش خصلت سوسیالیستی آن و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بزرگ‌ترین خدمت مائو به تکامل علم انقلاب و کمونیسم بود. اما درک از خدمات مائو تسه دون درون جنبش «مائوتیستی» بسیار ناموزون بود. حتی محکم‌ترین طرفداران «اندیشه مائو» پیشرفته‌ترین جنبه‌های تکاملات مائو و خدمت مرکزی‌اش را درک نکردند. ناموزونی در فهم مائوتیسم امر عجیبی نبود زیرا جهش عظیمی در شناخت علمی از ماهیت انقلاب در عصر کنونی، از چیستی هدف کمونیسم و خصلت دوره گذار سوسیالیستی رخ داده بود. چیزی که بر خلاف اندیشه

و سنت به ارث رسیده از جنبش بین‌المللی کمونیستی تا به آن زمان بود و همان طور که مائوتسه دون برای حل صحیح مسایل و چالش‌های مقابل تداوم انقلاب کمونیستی باید جوانب مهمی از میراث فکری و اشتباهات تجربه گذشته را نقد می‌کرد، طرفداران «اندیشه مائو» نیز نیازمند انقلابی در ذهن بودند تا جهش تکاملی علم کمونیسم که توسط مائوتسه دون تولید شده بود را درک کنند. اما اغلب چنین انقلابی رخ نداد. علاوه بر این، بخش بزرگی از طرفداران مائو و چین سوسیالیستی هیچ‌گاه به لحاظ علمی مائوتیست نبودند و «مائوتیسم» شان هرگز فراتر از مخلوطی از ناسیونالیسم و برخی جوانب اندیشه مائو نرفت. مائو برای آنان رهبر حل معضل عقب ماندگی چین بود و هدف کمونیسم را اساساً با «رفاه و دموکراسی» و جنبش کمونیستی را با جنبش مطالباتی «آزادی و عدالت» معنی می‌کردند. واضح است که مائو مسأله‌ی عقب ماندگی و استبداد و وابستگی را در چین چند صد میلیونی حل کرد اما این وظایف را در چارچوب رویکرد استراتژیک انقلاب کمونیستی قرار داد و راهی را برای حل این معضلات در پیش گرفت که به این هدف خدمت می‌کرد و نه به رشد سرمایه داری. حل این مسأله، خدمت عظیمی به جنبش بین‌المللی کمونیستی بود. پس از مرگ مائو و احیای سرمایه داری در چین، در جنبش بین‌المللی کمونیستی، باب آواکیان مسئولیت جمع‌بندی از موج اول انقلاب‌های عمده کمونیستی، دفاع از دستاوردهای عمدتاً مثبت آن و جمع‌بندی از اشتباهات فرعی و درجه دوم آن - از جمله جمع‌بندی از اشتباهات درجه دوم در تجربه چین سوسیالیستی و در دستگاه فکری مائوتسه دون - را بر عهده گرفت. در واقع آواکیان کار ناتمام مائوتسه دون را پی گرفت. وی در اثر مهم‌اش به نام «برای فتح جهان» (۱۹۸۲) که شالوده‌ی ابتدایی سنتز نوین است می‌گوید، این واقعیت که وی خود را در مائو «غرق» کرد و عمدتاً از او «پیروی» ادامه در صفحه‌ی بعد

کرد پایه گذار جمع‌بندی دیالکتیکی او از تئوری و پراتیک موج اول انقلاب‌های کمونیستی بود.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ مائوئیسم که در برگیرنده و سنتز تکاملات مارکسیسم از زمان مارکس تا آن مقطع بود، به خط تمایز میان کمونیسم واقعی و کمونیسم دروغین (روزیونیسم) تبدیل شد. تحت تاثیر مائوئیسم، جنبش بین‌المللی کمونیستی یک بار دیگر جایگاه خود را به عنوان پیشاهنگ رهایی بشریت بازیافت. امروز نیز با جهش در علم کمونیسم، سنتز نوین همان جایگاه را یافته است. مائوئیسم یا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دیگر به لحاظ عینی دارای آن موقعیت نیست زیرا در پروسه تحول و تکامل انقلاب و کمونیسم، تقسیم به دو شده است: هسته‌ی انقلابی کمونیستی آن به سنتز نوین تکامل یافته و جوانب درجه‌ی دوم اشتباه و خطای آن توسط نیروهای گوناگونی که خود را مارکسیست می‌نامند، تبدیل به انواع و اقسام خطوط روزیونیستی شده است. به طور عینی، سنتز نوین کمونیسم تبدیل به خط تمایز میان مارکسیسم و روزیونیسم شده است. ضرورت به رسمیت شناختن این حقیقت و نقش باب آواکیان به عنوان رهبر فکری جنبش بین‌المللی کمونیستی در مقابل هر کمونیستی خودنمایی می‌کند. باید آن را درک کرد، آموخت و آموزش داد و برای درک و تغییر انقلابی جهان به کار بست. ■

منابع برای مطالعه بیشتر
- آواکیان، باب (۱۳۶۶) خدمات فنا ناپذیر مائو تسه دون. (چاپ دوم) ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م). نشر اینترنتی در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م)
- لوتا، ریموند (۱۳۹۴) تاریخ واقعی کمونیسم. ترجمه منیر امیری. نشر اینترنتی انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

- K.J.A.(۲۰۱۲)
Scientifically Comprehending, Firmly Upholding and Going Beyond Maoism for a New Stage of Communism.
- Polemical Reflections on Bernard D'Mello's Essay "What Is Maoism?".
Demarcation journal. Nu, be
۲۰۱۲ Summer-fall

تبه‌کاری که جایزه نوبل ...

تفقد قرار می گرفت. حال ببینیم فرآیند قدیس سازی در واتیکان، مرکز کلیسای کاتولیک و مقر پاپ، چگونه است. برای آن که فردی از طرف کلیسای واتیکان به مقام قدیس برسد، باید پس از مرگش معجزه‌ای به او نسبت داده شود. پنج سال پس از مرگ مادر ترزا، یک زن هندی به نام «مونیکا بسرا» اهل کلکته، ادعا کرد که تومور سرطانی شکمش در نتیجه‌ی تابش اشعه‌ی نوری از عکس مادر ترزا به سمت شکمش مداوا شد! پاپ پس از «اطمینان یافتن» از این معجزه، مادر ترزا را «آموزید» زیرا اگر کسی یک معجزه کرده باشد فقط «آموزیده» می‌شود. اما وقتی معجزه دو تا شد، دیگر با یک «قدیس» طرف هستیم. چند ماه پیش، در دسامبر سال ۲۰۱۵ واتیکان اعلام کرد که پاپ فرانسیس موفق به «تصدیق» معجزه‌ی دوم مادر ترزا نیز شده است. معجزه‌ی دوم ادعای مردی در برزیل بود که می‌گوید، عفونت ویروسی مغزش پس از دعای همسرش برای مادر ترزا خوب شد! البته کلیسا این ادعاها را همین‌جوری قبول نمی‌کند و بیخودی کسی را قدیس نمی‌کند بلکه ادعاها را «بررسی علمی» می‌کند. بنابراین، واتیکان به اعتراض پزشکان کلکته که می‌گفتند تومور «مونیکا بسرا» اولاً تومور سرطانی نبود و ثانیاً در نتیجه‌ی مداوای پزشکی آنان خوب شده است، وقعی نهد و دست به «تحقیقات علمی» خودش زد. چگونه؟ سایت علمی «انگشت شصت پاندا» (پانداز تامب) در مقاله‌ای تحت عنوان «کلیسا معجزات را چگونه ثابت می‌کند؟» می‌نویسد منطق کلیسا این است که: «اگر چیزی توسط علم قابل تشریح نباشد، معجزه محسوب می‌شود. با این حساب رعد و برق هم باید معجزه حساب می‌شد تا این که تشریح علمی شد.»

اعطای «قداست» به مادر ترزا به مدت چند روز در زمره مهمترین خبرهای مدیای رسمی در غرب و دیگر نقاط جهان بود و خبر این گونه رسانه ای می‌شد که گویی: «آه! در این جهان زشت پر از جنگ و نابودی این وسط یک چیز زیبا رخ داده است». حال آنکه زشتی این واقعه هیچ کمتر از کشتار مردم سوریه در زیر بمب‌ها، فقر دردناک و مرگ تدریجی که گریبان صدها

میلیون نفر از مردم کره زمین را گرفته، رشد تکان دهنده‌ی تجاوز دسته جمعی به زنان، نابودی محیط زیست و هزاران دهشت دیگر نیست. زیرا بر خلاف تبلیغات ماشین‌های تبلیغاتی، مادر ترزا نه دوست فقرا بلکه دشمن آنان بود. وی رنج کشیدن مردم هند در فقر و بیماری را «زیبا» می‌خواند چون در اسطوره‌های مسیحیت «درد، شکوهمند است». در سال ۱۹۸۱ در یک کنفرانس مطبوعاتی از او پرسش شد: «آیا شما به فقرا می‌آموزید که فقرشان را تحمل کنند؟». وی جواب داد: «به نظر من برای فقرا قبول سرنوشت‌شان و شریک شدن آن با عشق به مسیح، یک چیز بسیار زیبا است. به نظر من رنج مردم فقیر کمک بزرگی به جهان است.»

در سال ۱۹۹۴ بر مبنای دیدار پزشکان کلکته از درمان خانه‌های مادر ترزا، مجله پزشکی «لانست» گزارشی از وضعیت تکان دهنده و هولناک بیماران فقیر، بیماران مبتلا به ایدز و جذام و سل این درمان خانه‌ها منتشر کرد. توهین و تحقیر به بیماران، گرسنه نگاه داشتن آن‌ها، خواباندن بیماران بر روی زمین لخت، نبود دکتر و «درمان» بیماران توسط راهبه‌هایی که هیچ سررشته‌ای از پزشکی ندارند و مقاومت مسئولین «خبریه» در مقابل فرستادن بیماران به بیمارستان‌ها برای درمان و ...

علاوه بر این، در سال ۲۰۰۳ پزشکی هندی که ساکن لندن است (به نام «آروپ چترجی») طی مصاحبه‌ای که با بیش از صد تن از اعضای نهادهای خیریه‌ی مادر ترزا کرد نشان داد که در این نهادهای به اصطلاح درمانی، هیچ خبری از رعایت بهداشت نیست و به‌طور مستمر از سرنگ‌های مستعمل استفاده می‌شود. این در حالی است که سالانه ده‌ها میلیون دلار از سراسر جهان به صندوق‌های این موسسه سرازیر می‌شود. مسبب این وضعیت نداشتن بودجه نیست بلکه فلسفه تبه‌کارانه‌ی مادر ترزای جنایتکار است که: «فقر و رنج فقرا زیباست». کریستفر هیچنز، نویسنده بریتانیایی به درستی مادر ترزا را یک «بنیادگرای مذهبی، عامل سیاسی، موعظه‌گر بدوی و شریک جرم قدرتها» و «فرشته‌ی جهنم» خوانده است.

درست مانند تاریخ اندیشان دینی که هر روز و هر ساعت موعظه‌شان را از منبر و رادیو و تلویزیون می‌شنویم، پیام



مادر ترزا برای فقرا اطاعت و تسلیم در مقابل «سرنوشت» بود. درست مانند دین‌گرایان حاکم در ایران، دشمن سوگنده خورده‌ی زنان و مروج روابط و ارزش‌های پدرسالاری بود. مادر ترزا دشمن سرسخت زنان و دوست نزدیک جنایت‌کاران جنگی و دیکتاتورهای فاشیست و مرتجعین سرسخت بود و در سال ۱۹۷۹ جایزه نوبل دریافت کرد! وی چنان نفرتی از فقرا داشت که هنگام دریافت جایزه نوبل هیچ اشاره ای به جنگ نظام سرمایه داری علیه فقرا نکرد و فقط شمع ترین حملات را متوجه زنان جهان کرد و اعلام کرد که در غرب، کار اقتصادی مادران در بیرون از خانه، موجب ازدیاد اعتیاد در میان جوانان شده است و گفت، «فکر می‌کنم امروز صلح جهانی از طرف سقط جنین در خطر است زیرا کشتن یک بچه توسط مادرش یک جنگ واقعی است ... امروز سقط جنین بدترین امر شیطانی و بزرگ‌ترین دشمن صلح است.»

این قدیس به واقع، نماد جهل بنیادگرایی دینی است. او تمام عمرش را صرف آن کرد تا به فقرا و ستمدیدگان درس تسلیم طلبی و اطاعت کورکورانه و تحمل فقر و بدبختی را بدهد. او به طور افسارگسیخته به حقوق زنان حمله کرده و خواهان محکم‌تر کردن زنجیرهای اسارت زنان توسط نظام پدرسالاری بود. او حامی و تحسین‌کننده‌ی جنایتکاران جنگی و مستبدین خونخوار بود. و اکنون حتا پس از مرگش، کلیسای کاتولیک او را قدیسی کند تا در مرگش هم بافنده‌ی زنجیرهای بردگی انسان‌ها باشد. ■

شهره گروسی

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com weblog: n-atah.blogspot.com